پا بر چکاد هنر سر بر افلاک اخلاق

گفتگو با علی اصغر شاهزیدی و تقی سعیدی

مجید زهتاب

چهارشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۹۰ را در منزل استاد شاهزیدی در خدمت ایشان و آقای سعیدی بودیم و آنچه پیش رو دارید، حاصل گپ و گفتی دوساعته با دو تن از شاگردان استاد تاج درخصوص ایشان است.

جناب استاد شاهزیدی! حضرتعالی از چه زمانی در محضر استاد تاج بودید؟ باچه واسطه‌ای؟

واسطهٔ خاصی نبود. سال ۱۳۴۹ بود. من تنها خبری را از رادیو، یا شاید تلویزیون، پیرامون کلاسهای موسیقی استاد تاج شنیدم. من هم بسیار شوق حضور در این کلاس ها را داشتم.

کلاس ها درمحل رادیو تشکیل می‌شد یا جای دیگری هم بود؟

در چندین مکان مختلف تشکیل می‌شد. مدّتی در منزل استاد. مدّتی در کوچه هدایت. مدّتی هم در بیشه حبیب منزل حاج کریم صیرفیان‌پور تشکیل می‌شد که آن زمان مرکز فرهنگی صدا و سیما بود. از حدود سال ۱۳۵۵ تقریباً ۶ سال این کلاسها ادامه داشت. قبل از تعطیلی این کلاسها رفته‌رفته ارادت من به استاد تاج و لطف ایشان نسبت به من فراوان و ناگسستنی بود .

یعنی شما قبل از حضور در کلاسهای آواز استاد تاج با ایشان آشنایی قبلی نداشتید؟

صدای استاد را از رادیو می‌شنیدم؛ امّا توفیق آشنایی نزدیک با ایشان را نداشتم .

جناب استاد سعیدی! شما از چه زمانی به این حلقه پیوستید؟

من ابتدا در سال ۱۳۴۹ در آزمونی در مرکز فرهنگی هدایت شرکت کردم؛ امّا به علت تعدد شرکت‌کنندگان

تقی سعیدی، استاد تاج، علی اصغر شاهزیدی

استاد تاج یک عارف به تمام معنا بودند. زمانی که ما استاد را ملاقات کردیم، ایشان دهۀ هفتم زندگی خود را سپری می‌کردند. استاد حداقل بیش از نیم قرن از عمر خود را، با نخبه‌ترین افراد جامعۀ فرهنگی و هنری حشر و نشر داشتند. حاصل آن سالها این افتخار را نصیبم کرد که به رایگان و بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای، هم از ایشان آواز آموختم هم اخلاق و تجاربشان را

موفق به حضور در کلاسهای استاد نشدم. همان سال با رفتنم به خدمت نظام مصادف شد و پس از بازگشت از خدمت سربازی در مهرماه ۱۳۵۰ بار دیگر آزمونی در همان مرکز با حضور استاد تاج، استاد کسایی، آقای ستوده و جناب شاهزیدی برگزار شد.

در واقع تست صدا بود؟

بله! تست صدا بود. به هر حال محبّت کردند و من را پذیرفتند.

آقای سعیدی به یاد دارید چه شعری خواندید؟

شعرش در خاطرم نیست. قبل از آمدن به این مرکز هم تا حدودی در این زمینه نزد پدرم و مرحوم میرزا علی آقا نیم‌تاج، تمرین داشتم. چندان هم خام نبودم؛ امّا پس از دیدار استاد محو در وجود ایشان شده بودم. اُبهت ایشان خیلی زیاد بود. به خاطر دارم ظهرهای جمعه یک ربع مانده به اذان، صدای استاد از رادیو پخش می‌شد و اعضای خانواده که شدّت اشتیاق من را به شنیدن آن می‌دیدند، در این ساعت خاص هیچ‌کاری به من محول نمی‌کردند! یادم هست که یک رادیوی ترانزیستوری داشتم و در گوشه‌ای صدای استاد را می‌شنیدم و الآن می‌توانم بگویم که صدای استاد من را منقلب می‌کرد.

پس شما با استاد شاهزیدی هم در همین مرکز فرهنگی آشنا شدید؟

بله! از همان جلسات اول در سال ۱۳۵۱ افتخار آشنایی با جناب شاهزیدی را هم داشتم. به یاد دارم ایشان را با کت و شلوار سرمه‌ای و ظاهری آراسته -همانند امروزشان ملاقات کردم.

جناب سعیدی! شما آقای تاج را در اولین ملاقات چگونه یافتید؟

استاد تاج یک عارف به تمام معنا بودند. زمانی که ما استاد را ملاقات کردیم، ایشان دهۀ هفتم زندگی خود را سپری می‌کردند. استاد حداقل بیش از نیم قرن از عمر خود را، با نخبه‌ترین افراد جامعۀ فرهنگی و هنری حشر و نشر داشتند. حاصل آن سالها این افتخار را نصیبم کرد که به رایگان و بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای، هم از ایشان آواز آموختم هم اخلاق و تجاربشان را. خود من هم بارها و بارها به هنرآموزان خودم یادآوری می‌کنم که دیناری در ازای کسب این مهارتها و تجارب پرداخت نکردیم. چرا؟! چون نظام فرهنگی ما به گونه‌ای بود که این هنرها تولیت داشتند.

یعنی استادان نیازمند شهریه گرفتن از هنرجویان خود نبودند؟

(شاهزیدی) رسم بر این نبود! هنرمندان هم دون شأن خود می‌دانستند که از کسی هزینه بگیرند. هنر بیش از اینها در نظر ایشان گرامی و با ارزش بود و نمی‌پسندیدند کسی از قِبَلِ هنر درآمدی داشته باشد و زندگی‌اش را اداره کند.

طبیعتاً این هنرمندان مشاغل دیگری داشته‌اند. آقای تاج چطور؟

(شاهزیدی) استاد تاج کارمند استانداری بودند و سپس شهرداری.

(سعیدی) استاد از محل رادیو هم درآمد داشتند. از همین کلاسهایی که در مرکز فرهنگی محل صدا و سیما تشکیل می‌دادند، درآمد داشتند. آن زمان ماهیانه هشتصد تومان حقوق داشتند که حقوق نسبتاً خوبی به حساب می‌آمد.

آقای شاهزیدی به نظر شما میراث استاد تاج در وادی هنر ایران زمین چیست؟ آیا میان آنچه استاد تاج از استادان خود دریافت کردند و آنچه برجای گذاشتند تفاوتی وجود داشت؟

بله! خوشبختانه یکی دو اثر ضبط شده از سیّد رحیم -استاد آقای تاج- موجود است که فرم و شخصیّت هنری ایشان را تقریباً مشخص می‌کند. به صراحت می‌توان گفت تاج تا زمانی که شاگرد ایشان بوده، تنها کسی است که پیرو نظر استاد بوده‌است. البته با انواع تحریرهای مختلف و متعدد که در حنجرۀ ایشان مقدور بوده‌است. ایشان از

جایی که خود را شناخته بوده‌اند، سبکی را ابداع کردند که به موجب آن، شعر بایست شمرده و صحیح خوانده می‌شد. حق معانی شعر ادا می‌شد، اِعراب رعایت می‌شد و شعر به گونه‌ای ادا می‌شد که مستمع بتواند آن را به تمامی دریافت کند و حتّی به‌درستی بنویسد.

آقای شاهزیدی! آیا این شیوه از ابداعات مرحوم تاج است، یا سنتّی ریشه‌دار در مکتب اصفهان؟

نه، این شیوهٔ استاد تاج است. آثار پیشین هیچ‌یک شبیه به سبک ایشان نبوده‌است؛ یعنی شعر را در اوج، دکلمه کردن! این منحصر به ایشان است و اگر دیگران از چنین روشی پیروی کرده‌اند، متأثر از استاد تاج بوده‌اند. مانند خانم دلکش، همایون‌پور و ایرج. اینها از عاشقان استاد بوده‌اند. یا داریوش رفیعی که بی‌قرار آقای تاج بود. درواقع بنیانگذار صحیح‌خوانی شعر و تحریر و تنوع تحریر، آقای تاج است. ایشان سبکی را از ریشه بنا کردند و خواستند در این زمینه حرف خود را بزنند.

آقای سعیدی! به گفتهٔ جناب شاهزیدی، تاج چندان اهل تقلید نبود؛ حتّی زمانی که شاگرد سیّد رحیم بود. من از گفته‌های استاد شاهزیدی این‌طور فهمیدم که تاج به جز اندک زمانی در بدایت کار، چندان پایبند به چارچوب‌های خاص استادشان سید رحیم نبوده. تاج شاگرد سید رحیم بود؛ ولی تکرار او نبود، بلکه خود تبدیل به هنرمندی منحصر به فرد شد. به نظر می‌رسد که این ویژگی در نحوهٔ شاگردپروری مرحوم تاج نیز مراعات می‌شده است. بطوریکه شاگردان تاج، نه عیناً چون آقای تاج می‌خوانند و نه شبیه به هم. مثلاً سبک و سیاق آقای شاهزیدی با آقای سعیدی متفاوت است. فکر می‌کنید چگونه این سبک ایجاد شده ؟

به گفتهٔ استاد صبا، شروع هر هنر با تقلید است؛ امّا هنرمند می‌بایست از تقلید بپرهیزد و این کار، کار ساده‌ای نیست. این کار نیازمند عوامل درونی و بیرونی بسیاری است. زمان، مکان و استادان برجسته؛ تنها به این نیست که من خدمت استاد برسم و ردیف‌های استاد را یادگرفته و به امان خدا رها شوم. پس از آن من نیازمندم به حشر و نشر با ساز جلیل شهناز، حشر و نشر با ساز کسایی، آموختن در محضر حسین عمومی و شنیدن صداهای علی محمد قاضی عسگر، سید رحیم و... .

خوانندگان مطرح در زمان آقای تاج را به یاد بیاورید؛ سید رحیم، حبیب شاطر حاجی، میرزا حسین ساعت‌ساز، ادیب خوانساری، صدرالمحدثین، طاهرزاده، طاهرپور و... . آقای تاج همهٔ اینها را درک کرده و با توجه به همهٔ اینها خواسته راهی را که دربردارندهٔ چارچوبهای کلّی مکتب اصفهان است، با سبکی که خود ابداع می‌کند، ادامه دهد.

جناب سعیدی! شما هم در همین چارچوب حرکت می‌کنید؟ معتقدید چارچوب دیگری وجود ندارد؟

بله! چون چارچوب دیگری نیست. آواز چارچوب دیگری غیر از مکتب اصفهان ندارد! استاد شجریان هم می‌گویند درصد بالایی از خواندن من الهام‌گرفته از شهناز است. پارسال که در محضر ایشان بودم، گفتند من هرچه دارم از اصفهانی‌ها دارم! این حرف را یک خوانندهٔ ملی مطرح کرده است.

آیا ما مکتب سیستان و بلوچستان داریم؟ مکتب اهواز داریم؟ تبریز مرحوم اقبال السلطان را داشته و تمام شده. بعد از ایشان چیزی ادامه پیدا نکرده. هنر استاد تاج در این بوده که در میان این همه سبک‌ها و استادان مختلف، «تاج» شده است.

آقای تاج شعر را می‌فهمیدند. فهم و درک ادبی بسیار بالایی داشتند. فهم شعر برای خواننده لازمهٔ کار است؛ یعنی اگر خواننده در شعر غرق نشد، نمی‌تواند عصاره و چکیدهٔ شعر را درک کند. ایشان در انتخاب شعر بسیار دقت می‌کردند. سکوت‌ها، چرخش شعر در دهان، تحریرهای خاص، نکات دستوری، همه را در نظر می‌گرفتند. هیچ خواننده‌ای همانند تاج این نکات را رعایت نمی‌کرده است.

آقای سعیدی این ویژگی استاد تحت

تقی سعیدی و علی‌اصغر شاهزیدی

آقای تاج شعر را می‌فهمیدند. فهم و درک ادبی بسیار بالایی داشتند. فهم شعر برای خواننده لازمهٔ کار است؛ یعنی اگر خواننده در شعر غرق نشد، نمی‌تواند عصاره و چکیدهٔ شعر را درک کند. ایشان در انتخاب شعر بسیار دقت می‌کردند. سکوت‌ها، چرخش شعر در دهان، تحریرهای خاص، نکات دستوری، همه را در نظر می‌گرفتند. هیچ خواننده‌ای همانند تاج این نکات را رعایت نمی‌کرده است

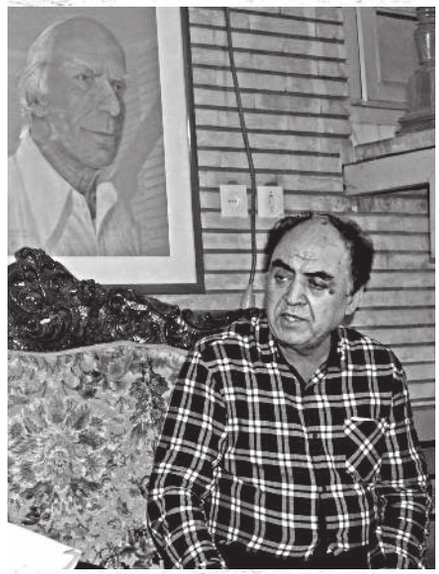

برای من و آقای سعیدی و دیگران مخصوصاً برای بنده و ایشان افتخار بزرگی بود که تا آخرین لحظهٔ زندگی آقای تاج همراه ایشان بوده‌ایم. خودِ من یک ربع قبل از رحلت با ایشان حرف زدم

تأثیر چه کسی بوده است؟

پدر آقای تاج از فقها و وعّاظ معروف بوده‌اند و استاد با علما و دانشمندان عصر خود ارتباط داشته است. مثلاً درحال حاضر ممکن است که آقای شاهزیدی تحصیلات آکادمیک ادبیات نداشته باشند، بنده هم این افتخار را نداشته باشم؛ امّا با استادان طراز اول این حوزه مثل مرحوم دکتر نواب، استاد جلال همایی، استاد منوچهر قدسی، تا استاد نوریان، استاد مظاهری و دیگرِ این فضلا، سالها همنشین بوده‌ایم. آقای تاج هم به مناسبت جایگاه هنری و اجتماعیشان همنشینان فاضلی داشته‌اند که از آنها بهره برده‌اند.

به گمان من اینقدر این قصّه جا افتاده است که اگر بخواهیم ویژگی‌های مکتب اصفهان را احصاء کنیم، یکی از آن ویژگی‌ها همین است که خوانندگانِ- حتی نوازندگانِ- اصفهان، قبل از هر چیز ادیب‌اَند و شعر را خوب می‌فهمند و می‌شناسند. اما در میان خوانندگان جوان کسانی را می‌بینیم که شعر را درست نمی‌خوانند؛ چون درست نفهمیده‌اند! امّا بدون استثناء کسانی که در این مکتب پرورش یافته‌اند از استادان شما گرفته تا خود شما و حتی شاگردانتان شعر را خیلی خوب می‌فهمید. گویا این خصیصهٔ نهادینه شدهٔ مکتب اصفهان باشد.

(سعیدی) این به تأکید استادان برمی‌گردد؛ یعنی وقتی کسی در کلاس جناب شاهزیدی حاضر می‌شود در ابتدا ایشان سؤال می‌کنند: آیا شما در خانه دیوان حافظ دارید؟ سعدی دارید؟ نظامی دارید؟ و به نوعی اجبار پیدا می‌کنند که با شعر آشنا شوند.

(شاهزیدی) اجازه دارم در این خصوص به نکته‌ای اشاره کنم؟

خواهش می‌کنم! بفرمایید!

اول از همه این که این نیروهای تازه نفس به اقتضای سن محضر استادانی را که نام آنها رفت، درک نکرده‌اند. برخی از آنها هم که محدودیت سن نداشته‌اند،آسایش را ترجیح داده و به دنبال کسب فیض نبوده‌اند. ما اولین چیزی که به هنرجو آموزش می‌دهیم، فهم معنای شعر است. درگاه موسیقی نیازمند خضوع است. نیازمند تأکید است. نیازمند سلحشوری است و هنرجو آواز و شعر را توأمان می‌آموزد. دیگر مسألهٔ تلفیق شعر و موسیقی است. نه اینکه هر شعر را با هر آوازی بخوانی.

این گوشه چه شعری می‌خواهد؟ و این آواز را با چه شعری باید بخوانی؟ اینها هم از مشخصه‌های سبک اصفهان است. و متأسفانه از دید بسیاری از هنرمندان ما این مسأله پنهان مانده‌است. من به حال کسانی که فرصت درک حضور استاد تاج را نداشتند، افسوس می‌خورم. برای من و آقای سعیدی و دیگران مخصوصاً برای بنده و ایشان افتخار بزرگی بود که تا آخرین لحظهٔ زندگی آقای تاج همراه ایشان بوده‌ایم. خودِ من یک ربع قبل از رحلت با ایشان حرف زدم.

جناب شاهزیدی! سالیان سال است که در روز ۱۳ آذر بر مزار استاد تاج مراسمی برگزار می‌شود؛ از ویژگی‌های این مراسم این است که بدون کمک هیچ نهاد یا سازمان دولتی و حکومتی برگزار می‌شود و البته شما بسیار در برقراری این مراسم همّت می‌کنید؛ امّا به نظر می‌رسد این کار به جایی رسیده که حتّی اگر شما هم کاری نکنید، هزاران نفر از سراسر ایران سالانه جمع می‌شوند. گویا چیزی فراتر از شعر و موسیقی در این حضور وجود دارد که نشانگر نوعی دلدادگی مردم به استاد تاج است. خوب شما بارها فرموده‌اید و دیگران نیز گفته‌اند که ایشان ملکات اخلاقی ویژه‌ای داشته‌اند و به‌نوعی عارف بوده‌اند. به نظر شما این گردهمایی خودجوش و مردمی به چه میزان نشأت گرفته از هنر استاد و چه میزان ناشی از فضایل اخلاقی ایشان است؟

چیزی را که می‌توانم از قول خودم و دیگران عرض کنم، این است که بسیاری از دوستان آقای تاج که اهل معرفت هم بودند مطلب را به این شکل تفسیر می‌کردند که آواز خواندن بی‌نظیر استاد تاج و هنر ایشان در مقابل اخلاقیّات و شخصیّت بی‌نظیرشان در رده‌های چهارم و پنجم قرار دارند.

جناب زهتاب عزیز! وقتی می‌گویم «خواندن بی‌نظیر استاد تاج» یعنی کسی باید خیلی خوب بخواند و آواز را خوب بفهمد، شعر را بفهمد و طوری تحریر بدهد تا بفهمد که آقای تاج چه کرده است؛ یعنی می‌خواهم بگویم که این سطح خواندن و این شیوه آواز و این اندازه محفوظات شعری در تاریخ آواز ایران بی‌نظیر است. به خاطر دارم کسی به استاد گفت که محفوظات شعری شما به روایتی بیش از ۱۵۰۰۰ بیت است و استاد فرمودند این رقم نه، ولی چیزی حدود ۱۲۰۰۰ بیت.

وقتی هنر ایشان با این ویژگیها، نسبت به شخصیّت اخلاقی‌شان در ردهٔ چهارم، پنجم قرار گیرد، شما قیاس کنید که به لحاظ فضیلت و ملکات اخلاقی باید در چه جایگاهی باشند! نکتهٔ دیگر اینکه این جمعیتی که سالهاست در مراسم استاد ملاحظه می‌فرمایید، بسیار جوانند و بیشتر پس از مرگ استاد متولد شده‌اند. خوب این جاذبه چیست که این افراد را به سمت استاد می‌کشاند؟! این برمی‌گردد به همان صفات و ملکات انسانی آقای تاج.

(سعیدی) نکتهٔ دیگری که مغفول ماند و من به این محسنات اضافه می‌کنم، این است که آقای تاج مزد

خواندن خود را حالا می‌گیرند. ایشان در زمان حیات نه کنسرتی دادند که یک شبه پانصد میلیون تومان درآمد داشته باشند، نه جایی رفتند که چک یک میلیاردی به ایشان بدهند، نه جایی رفتند که یکصد سکّهٔ طلا بگیرند.

در اصفهان برای این مردم خواندند و به رایگان وجودشان را در اختیار آنها قرار دادند. این بزرگوار حتی گاهی با تنگدستی گذران امور می‌کردند. به گمانم حالا هم پروردگار، پاداش استاد را اینگونه ادا می‌کند وگرنه چرا برای هنرمندان دیگر اینگونه نبود؟ چرا برای کسانی که در دربار می‌خواندند چنین اتفاقی نیفتاد؟ چرا برای خوانندگانی که در خدمت زر و زور بودند، چنین نمی‌شود؟

آقای تاج ابلاغ ۳۰۰ ریالی برای یک برنامه دارد،۱۵۰ ریال، ۲۰۰ ریال، ۲۵۰ریال، حتی ۱۰۰ ریال. در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۷ هم که لشکر اصفهان فرستنده‌ای گذاشته بود و آقای ارحام‌صدر هم مجری بودند و برنامهٔ زنده اجرا می‌کردند، استاد هر از گاهی ۱۰ یا ۱۵ ریال می‌گرفتند و می‌خواندند. برای همین است که می‌گویم استاد تاج مزد حقیقی زحمات خویش را در روزگار ماست که می‌گیرند.

(شاهزیدی) واقعاً همین‌طور است! من هم همیشه گفته‌ام که تاج این بذر را در زمان حیاتش پاشید و رفت.

(سعیدی) روزگاری اهل موسیقی را مطرب خطاب می‌کردند. مثلاً در مصر ام‌کلثوم را «مطرب‌الکبیر» می‌گفتند؛ امّا مطرب کبیری که ۳۷ رییس جمهور در مراسم تشییع او شرکت کردند. حالا کدام مطرب را دیدید که در مملکت ما بقعه داشته باشد؟ درست است که همّت امثال شما و آقای جوادی و دیگران هم بود؛ امّا این حق آقای تاج بود که مقبره‌ای باشکوه در تخت پولاد داشته باشند.

(شاهزیدی) ما می‌گوییم مطرب؛ امّا شما در رسانهٔ خود بنویسید هنرمند! (خنده)

نمونهٔ بارز این قضیه را درسطح ملّی و شاید در سطح جهانی در فردوسی می بینیم. فردوسی اواخر عمر خود را در فقر و مسکنت گذراند.آنگونه که خود می‌گوید: «پراکنده شد مال و برگشت حال» امّا اکنون پس از گذشت هزار سال از مرگ وی، می‌بینیم که روز به‌روز بر اهمیّت او افزوده می‌گردد. قطعاً هرکس روزگاری به خاطر انسانیّت یا حفظ عزّت نفس از حطام دنیا گذشت، جایی دیگر به اضعاف آن را دریافت خواهد کرد.

من نمی‌خواهم به مرور خاطرات بپردازیم چون به قدر کفایت به آنها پرداخته شده است؛ امّا جناب شاهزیدی از شما می‌خواهم که به نکته‌ای از استاد تاج اشاره کنید که بر دل شما بسیار تأثیرگذار بوده باشد و شما هرگز آن را فراموش نخواهید کرد.

(شاهزیدی) خاطره که از آقای تاج بسیار دیده و شنیده‌ایم؛ امّا به یاد دارم روزی در مرکز دانشگاه پردیس در جلفا، کلاس آقای تاج و آقای کسایی برگزار می‌شد. تابستان بود. خانم و آقای جوانی هم وارد کلاس شدند. پس از اتمام کلاس آقای تاج پرسیدند: شما از دانشجویان این دانشگاه هستید؟ گفتند: خیر! استاد پرسیدند: شما آواز می‌خوانید؟ گفتند: بله!

مرحوم تاج پرسیدند: چه کسی شما را تشویق کرده به اینجا بیایید؟ مرد جوان گفت: مادرم! گفتند: احسنت بر ذوق و سلیقهٔ این مادر! سلام تاج را هم به مادر برسانید. بعد پرسیدند: شما چگونه می‌خوانید؟ تقلید می‌کنید یا...؟ مرد جوان گفت: من مانند عارف می‌خوانم! آقای تاج با آن ظرافت خاص فرمودند: عارف قزوینی؟ مرد گفت: خیر! عارفی که آواز می‌خواند. تاج فرمود: من هم بسیار صدای عارف را دوست دارم! و شروع به تعریف کردن نمود.

مرد شروع به خواندن کرد و چه اندازه بد می‌خواند! به حدّی که من دستهایم را روی گونه‌ها فشار می‌دادم تا نخندم. پس از اتمام آواز آقای تاج گفتند: به‌به! چه صدای گرمی! صدا هر سه مرحله را خوب می‌خواند. آرام و وسط و اوج را! شعری که خواندید کار استاد بود؟ خیلی صدا گرم است... .

با تعریف‌های جناب تاج تو گویی که این مرد جوان در آسمان‌ها پرواز می‌کرد و پس از اتمام کلاس این زن و مرد جوان، بسیار محبت‌آمیز -برخلاف زمان ورودشان- مکان را ترک کردند. از در که بیرون آمدیم، به آقای تاج عرض کردم: استاد می‌دانید با این زوج جوان چه کردید؟ گفتند: چه کردم، پدرم؟ گفتم: اگر اینها چند مرتبه به دادگاه خانواده رفته بودند که از هم جدا شوند، دیدید که با صحبت‌های شما به چه شکل دست در دست هم از این در بیرون رفتند؟ گفتند: اگر من به ایشان نمی‌گفتم که چه خوب می‌خوانی و صدا گرم است و شعر کار استاد است، آنوقت به جلال تاج چه می‌دادند؟

از میان ده‌ها خاطره‌ای که از استاد دارم، این را بدین دلیل عرض کردم که ما وقتی در جایی شعری می‌خوانیم و آوازی و موسیقی‌ای اجرا می‌کنیم، به مردم فخرفروشی نکنیم! حدّ و مرز خود را بشناسیم و به جای کوبیدن دیگران گاهی دلجویی کنیم. اینها درس‌هایی بود که آقای تاج دایم با رفتار و گفتار خویش به ما می‌آموختند.

آقای سعیدی! شما چه خاطرهٔ ویژه‌ای از استاد به یاد دارید؟ آنچه شخصاً اشک از چشمان شما جاری کرده باشد؟

به یاد دارم سال۱۳۵۴ که من معاونت شعبهٔ بانک نجف‌آباد را داشتم، آقای تاج روزی تشریف‌فرما شدند و رییس ما مرحومِ بیات نامی بود. آقای تاج را شناخت. من که از حضورِ استاد در نجف آباد بال در آورده بودم. همگی مشعوف شده بودیم. نزدیک ظهر من از استاد

این سطح خواندن و این شیوه آواز و این اندازه محفوظات شعری در تاریخ آواز ایران بی‌نظیر است. به خاطر دارم کسی به استاد گفت که محفوظات شعری شما به روایتی بیش از ۱۵۰۰۰ بیت است و استاد فرمودند این رقم نه، ولی چیزی حدود ۱۲۰۰۰ بیت

استاد تاج و دکتر محمد شفیعی

از دیگر خصوصیات ایشان علاقهٔ شدید به خانواده و فرزندان بود. خانم آقای تاج کمی در خرید سختگیر بودند. شب عید بود، همراه آقای تاج برای خرید میوه و... رفتیم. برای خرید سیب سه بار ما رفتیم و برگشتیم و آقای تاج بدون اینکه خم به ابرو بیاورند به خنده می‌گفتند: خانم سیب خوب می‌خواهد! سعهٔ صدر و ظرفیت ایشان مثال زدنی بود!

جلیل شهناز، منوچهر غیوری، حسن کسایی، تقی سعیدی
رضا کسایی، حبیب‌الله چایچی

خواهش کردم که برای ناهار هم تشریف داشته باشید. موقع رفتن فرمودند: پدرم من از صبح که اینجا حضور دارم، متوجه شده‌ام که کار شما در اینجا کار سخت و سنگینی است و با ظرافتی که در کارهای هنری شما می‌بینم، چندان سازگار نیست! ولی پدرم تو این حرف را یا به‌عنوان نصیحت یک پیر باتجربه و یا به‌عنوان وصیت کسی که ارتباط نزدیکی با شما دارد، قبول کن که مبادا شغلت را از دست بدهی! در این مملکت نمی‌توان با هنر ارتزاق کرد. تو به این کار و این سختی و ریاضت افتخار کن و آن را تحمل کن. بارها تصمیم می‌گرفتم که از شغلم استعفا بدهم، امّا فوراً آقای تاج می‌گفتند که این زرق و برق‌ها چندان با دوام نیست. بَه‌بَه و چَه‌چَه این مجالس پایدار نیست! ارتزاق آبرومندت را داشته باش! در کنار آن هنرت را هم داشته باش! و من روزی که بازنشسته شدم، تا هنگام رسیدن به خانه در راه به یاد آقای تاج گریه می‌کردم.

ایشان به بانک آمده بودند تا وام بگیرند؟

(سعیدی، با خنده) بله! البته من نمی‌خواستم این مسأله را عنوان کنم. منزل آقای تاج بارها رهن بانک بود.

(شاهزیدی) و تا آخرین نفس هم خانه رهن بانک بود!

(سعیدی)

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند!

جناب شاهزیدی! لطفاً از حلقهٔ خاصان تاج بفرمایید؛ چه همرده‌های ایشان، چه استادانشان و چه شاگردان.

(شاهزیدی) راستش شاگرد، با حلقه و خواص متفاوت است. اگر نقل شاگردان باشد که ایشان هنرجو زیاد داشتند که بسیاری از ایشان هم هیچگونه تناسب روحی، خلقی و اخلاقی با ایشان نداشتند.

خواص اطراف ایشان ؟

از خواص در اطراف جناب تاج که چند نفری را دوست عزیزم آقای سعیدی ذکر کردند. نکته‌ای که در اینجا باید عرض کنم اینست که آقای تاج تا حدود سال۱۳۵۷ همه را دوست می‌خواندند؛ با دوستان فلان مکان بودیم! با دوستان منزل فلان دوست بودیم! و... .

امّا از بعد از انقلاب که معیار دوستی بسیاری از این دوست‌نمایان مشخّص شد و روشن شد که ایشان، تاج را به خاطر صدا نمی‌خواستند، آقای تاج می‌فرمودند: آشنایان! مثلاً وقتی می‌پرسیدم آقای تاج دیروز خانه نبودید، می‌فرمودند جایی با جمعی از آشنایان بودیم. نه کسی می‌دانست آشنایان چه کسانی هستند، نه کسی می‌دانست آن مکان کجا بوده!

امّا افرادی که آقای تاج به نام دوست از ایشان یاد می‌کردند: مرحوم منوچهر قدسی، مرحوم دکتر محمد شفیعی، مرحوم استاد جلال همایی، حاج آقا رضا ارحام‌صدر، استاد کسایی و استاد شهناز بودند و تلّقی این بزرگواران به‌عنوان دوست را من و آقای سعیدی بعینه دیدیم و درک کردیم. کسان دیگری هم بودند. مثلاً شاطر رمضان، آقای تاج ایشان را دوست خطاب می‌کردند و دیگری هم آقا ادیب خوانساری بودند.

آقای تاج و آقای ادیب به هم علاقمند بودند و برای هم احترام ویژه‌ای قائل بودند. با هرکدام که صحبت می‌کردی خود را در مقابل دیگری می‌شکست و می‌انداخت درحالیکه اینگونه نبود و هر دو بر قلهٔ آواز ایران ایستاده بودند.

البته مثلاً آقای ادیب خوانساری راست هم می‌گفت که در تحریر دادن‌ها و آن اوج‌ها و آن حالات واقعاً تاج بی‌نظیر بود؛ امّا درمجموع می‌خواهم بگویم، مبنای دوستی آقای تاج با ایشان و دیگر کسانی که نام بردم معنویّات بود، خلقیّات انسانی بود.

برای نمونه موردی را عرض می‌کنم؛ آقایان کمال جَناب و جمال جَناب از دوستان آقای تاج بودند.کمال برای من تعریف کرد که روزی به آقای تاج زنگ زدم و گفتم: آقای تاج! امروز ظهر خانهٔ فلان کس ناهار به صرف آبگوشت مهمانیم. ایشان گفتند: ای وای! من منزل تیمسار ... ناهار دعوت دارم و ماشین شخصی ایشان نیم‌ساعت مانده به ظهر دنبال من می‌آید. کمال جان شما یازده و ربع اینجا بیا تا ببینم چه می‌شود کرد. کمال جناب می‌گفت من در این ساعت خدمت تاج حاضر شدم، داخل رفتم و دیدم حولهٔ بزرگی دور گردن آویخته‌اند! پرسیدم: این حوله دیگر چیست؟ گفتند: چیز خاصی نیست تا ساعت نیم به ظهر که در خانه زده شد و آقای تاج با همان حوله دور گردن در را بر روی رانندهٔ تیمسار که به همراه افسری آمده بود، باز کردند.

افسر گفت: جناب تاج بفرمایید. ایشان با صدایی گرفته گفتند: بگویید جلال مریض است

و صدایش گرفته! افسر به همراه راننده رفت. موقعی که در را بستند، تاج حوله را به گوشه‌ای پرتاب کرد و گفت کمال جان برویم و آبگوشت را بخوریم. کمال گفت به خانه‌ای رفتیم که تقریباً تا هفتاد سانتی دیوار نم زده بود، یک فرش نخ‌نما و کتری و قوری و قابلمه‌ای بر سر چراغ خوراک‌پزی و ... .

احتمالاً با رفتن به خانهٔ آن تیمسار جناب تاج حداقل ۱۵ تا ۲۰ هزار تومان دستمزد دریافت می‌کردند؛ امّا همان گونه که آقای سعیدی اشاره کردند، آقای تاج هیچ گاه به خاطر پول نخواندند!

آقای سعیدی! از حلقهٔ خاصان کسی از قلم افتاد که شما اشاره کنید ؟

(شاهزیدی) تا فراموش نکرده‌ام از خواص، آقای میر زین العابدین نعمت اللهی!

(سعیدی) بله! از اقطاب دراویش نعمت اللهی، آقای تاج دوستی به نام آقای مجلسی در شیراز داشتند.

(شاهزیدی) او که شاهِ دوستان ایشان بود!

(سعیدی) بله! او دوستی بود که خوان نعمت بی‌دریغش همه‌جا گسترده بود. مثلاً برای جشن هنر ۳۰ نفر از هنرمندان خاص را در خانه‌های متفاوت و با هم‌مسلک‌هاشان، اسکان می‌داد. مثلاً آقای تاج با آقای کسایی و آقای شهناز و... .

او عاشق آقای تاج بود و آقای تاج هم می‌گفتند: «پدرم! مثل «مجلسی» دیگر نخواهد آمد.» از دیگر دوستان ایشان که از عوام سرمایه‌دار بودند؛ حاج آقا کریم صیرفیان‌پور بود که نظر لطفی هم به آقای تاج داشت. ایشان هم همواره از آقای صیرفیان‌پور به نیکی یاد می‌کردند.

از دیگر دوستان ادیب و فاضل ایشان تنی چند از طبقهٔ روحانیان بودند که آن زمان ما نمی‌دانستیم؛ ولی از عرفا بودند و جناب تاج حشر و نشری با ایشان داشتند. از دیگر دوستان ایشان که من هرگز ندیدم، آقای انشایی بود؛ یک کارمند بازنشستهٔ ساده. امّا آقای تاج به دنبال خصایص ویژه‌ای در آدم‌ها بودند. همان گونه که می‌دانید امروزه ساطع شدن تشعشعات و امواج ویژه از افراد در علم روان‌شناسی تأیید شده. این امواج جاذبه و دافعه را ایجاد می‌کند. آقای تاج هم اهل تشخیص بودند و بسیار در این زمینه زیرک. با یک نگاه می‌فهمیدند که آیا باید با این شخص صحبت کرد یا نه و به دنبال اهل دل بودند. ایشان حتّی دوستانی از طبقات پایین جامعه داشتند مثلاً عرفای بی‌سواد «خوشا آنان که هِرّ از بِرّ ندانند.»

یعنی مجذوب سالک‌ها !

(سعیدی) احسنت! مثلاً مرحوم صمصام، که بارها و بارها آقای تاج می‌گفتند که صمصام سید بزرگواری است. می‌دانید که قدیم، خانه‌ها بدون حمام بود. نقل می‌کرد که سحرگاهی به همراه تاج عازم حمام بودیم و رفتگرها پیش از شروع تردّدِ مردم با سطل در کوچه‌های خاکی آب می‌پاشیدند. یکی از آنها رو به آقای تاج کرد و گفت: آقای تاج شما برای ما نمی‌خوانید؟ همانجا آقای تاج پای خود را بر لبهٔ سکویی گذاشت و شروع به خواندن کرد و این دو نفر غرق در لذت و شگفتی که آیا این خود تاج است که برای ما می‌خواند؟!

از دیگر خصوصیات ایشان علاقهٔ شدید به خانواده و فرزندان بود. خانم آقای تاج کمی در خرید سختگیر بودند. شب عید بود، همراه آقای تاج برای خرید میوه و... رفتیم. برای خرید سیب سه بار ما رفتیم و برگشتیم و آقای تاج بدون اینکه خم به ابرو بیاورند به خنده می‌گفتند: خانم سیب خوب می‌خواهد! سعهٔ صدر و ظرفیت ایشان مثال زدنی بود!

(شاهزیدی) ببخشید! من سه چهار نفری را قصد دارم به آن مجموعه اضافه کنم. آقای رضا کسایی، آقای اسماعیل نواب صفا، آقای حسین مرندی، دکتر خلیل رفاهی، آقای تقی روضاتی، آقای کمال هوایی، آقای حاج غلامحسین غزل‌گو، آقای عباس غزل‌گو و مهدی فقهی.

استاد! هیچ وقت عصبانیّت مرحوم تاج را دیدید؟

(شاهزیدی) اولاً از ویژگی‌های آقای تاج باید عرض کنم که اگر آدم ضعیفی سیلی هم به‌صورت ایشان می‌زد، می‌گفت پدرم چقدر دستت گرم و نرم است! یکی هم اینطرف بزن. امّا اگر با آدم‌های گردن کلفت برخورد و نقاری پیدا می‌کرد، در مقابلشان ایستادگی می‌کردند.

به یاد دارم سال ۱۳۵۳ آقای تاج مدّت هفت ماه به آلمان سفر کردند. به صدا و سیما نوشتند که در نبود من کلاس را اصغر شاهزیدی اداره می‌کند و در غیاب ایشان، شخص دیگری را درین جایگاه گذاشتند و گفتند حقوق آقای تاج در نبودشان به ایشان تعلق بگیرد. درین مدّت من هر روز با منزل ایشان تماس می‌گرفتم که

استاد شجریان، استاد کسایی، دکتر شفیعی، استاد منوچهر قدسی و ... بر مزار تاج

وقتی هنر ایشان با این ویژگیها، نسبت به شخصیّت اخلاقی‌شان در ردهٔ چهارم، پنجم قرار گیرد، شما قیاس کنید که به لحاظ فضیلت و ملکات اخلاقی باید در چه جایگاهی باشند!

استاد عبادی و استاد کسایی در میان، سایرین از جمله: شاهزیدی، کریم‌زاده، غیوری، استاد ارحام صدر، شاطر رمضان، سعیدی و ...

از ویژگی‌های آقای تاج باید عرض کنم که اگر آدم ضعیفی سیلی هم به‌صورت ایشان می‌زد، می‌گفت پدرم چقدر دستت گرم و نرم است! یکی هم اینطرف بزن. امّا اگر با آدم‌های گردن کلفت برخورد و نقاری پیدا می‌کرد، در مقابلشان ایستادگی می‌کردند

از رسیدن ایشان باخبر باشم و درین سفر ایشان میهمان آقای فقهی بودند، گذشت تا آقای تاج از آلمان آمدند و از من پرسیدند پدرم کلاسها به کجا رسیده و من هم شرح ماجرا را دادم.

روز شنبه به اتفاق رفتیم صدا و سیما. مدیر صدا و سیما شخصی بود به نام آقای شهپری. آقای تاج گفتند: آقای شهپری! حقوق کلاسهای بنده را نریختند به حساب؟ گفت: نخیر! نریختند. پرسیدند: چرا نریختند؟ مگر کلاس را آقای شاهزیدی اداره نکرده است؟ گفت: خیر آقا! پول به فلان کس پرداخت شده، چون ایشان کلاس را اداره می‌کرده است. پرسیدند: مگر ایشان آوازه‌خوان است؟ گفت: به هر حال ایشان کلاس را اداره کرده است. گفتند: من از شما سؤال می‌کنم مگر ایشان خواننده است؟ وقتی جواب درست نشنیدند با تغیر و عصبانیتی که من تا آن روز ندیده بودم رو به من کردند و گفتند: آقای شاهزیدی! ایشان می‌گوید همان کسی که صدا ندارد و آواز هم نمی‌تواند بخواند، باید پول را بگیرد و با چنان شدّتی در را پشت سر خود به هم زدند که من واقعاً ترسیدم! تنها جایی که من عصبانیّت آقای تاج را دیدم، وقتی بود که حقّی از کسی ضایع شده بود.

آقای سعیدی! شما چطور؟ چیزی مشاهده کردید؟

(سعیدی) بله! البته عصبانیت نبود و یک حالت خشم نهفتهٔ عجیبی بود و ماجرا مربوط می‌شد به نامه‌ای که بر اساس آن دادگاه انقلاب، کلیّهٔ ادارات دولتی، خصوصی و نیمه‌دولتی را از استخدام آقایان حسن کسایی، جلال تاج و جلیل شهناز منع کرده بود!

(شاهزیدی) البته این اسامی بالغ بر سی و نه نفر بودند که مابقی از اعضای ساواک بودند!

(سعیدی) و وقتی نامه را به ایشان نشان دادم، آهی کشیدند وگفتند عجب! به جرم اینکه ما بهترینیم ما را استخدام نکنند، آن وقت من هشتادساله را کجا می‌خواهند استخدام کنند؟! همین زمان آقای کسایی این شعر را سروده بودند:

دگر این را نمی‌خواندیم هرگز
به جرم بهترین بودن مرخّص
هنر در ملک ما ننگ است آوخ
برای تاج و من بود این مشخّص

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست
که ترکنم سرانگشت وصفحه بشمارم

روزی بود که پس از سی سال ذکر خیر این مرد بزرگ همهٔ ما را شاد کرد و ان شاءالله این دیدار به اطلاع اهالی فرهنگ و دوستداران ایشان می‌رسد و همه از این مجلس بهره می‌برند.

(شاهزیدی) نکتهٔ آخر این که ایشان آنقدر بزرگ و بزرگوار بودند که توصیفشان مثنوی هفتاد من کاغذ است. واقعاً زبان از بیان شخصیّت ایشان قاصر است.

از هردوی شما بزرگواران به خاطر وقتی که گذاشتید سپاسگزارم.

استاد شجریان: با مرگ تاج صدایی خاموش شد که بیش از ۷۰ سال در همه جا و به خصوص شهر اصفهان، شهر نور و گنبدهای فیروزه‌ای رنگ، طنین افکن بود. صدایی که سالها و سالها در محافل انس و خلوت یاران صافدل و پاکدل به سادگی و صداقت جاری بود. این صدا در بیشه‌زارها و باغهای حاشیهٔ زاینده‌رود از آبریز چلگرد بر ناحیهٔ زردکوه تا کشتزارهای ورزنه در کنار بستر زنده‌رود یعنی مرداب گاوخونی همانسان جاری بود که در روستاهای خشک و بی‌آب حاشیهٔ کویر تا مرز همسایگی یزد.